

چنانکه در بخش ششم روشن نمودیم در یزد و توابع هنگام
 غروب شمس جمال ابهی جمعی کثیر از اهل بهامیز بستند
 و مراکز خطیره و رجال عظیمه استقرار و اشتها را داشت و احباب
 در نهایت ثبوت و استقامت و اهالی بغایت عصبیت و عداوت
 بودند و در رفتنه حال که نقض اندک تأثیری یافت و حسب دستور
 حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا حیدر علی بد آنسوستافت
 سعی بلیغ میدول نمود تا ظلمت و اختلاف زائل گردید و
 حاجی سید میرزا بن حاجی سید مهدی بن خال اصفیر
 فریب ناقضین را خورد و در عکابانان پیوند یافته مراجعت کرد
 و سایر افغان حتی زوجه و اولادش از وی قطع رابطه نمودند
 و ملا بهرام اختر خاوری با همه سابقه دوستی که با وی داشت
 بی دیدارش نرفت .

و ما بهمان احوال افغان و منتسبین حضرت نقطه اولی
 که تا این دوره در یزد میدرخشیدند در بخش پنجم نمودیم
 و از مشاهیر اخلافشان آقا میرزا حبیب بن حاجی میرزا محمود
 بن حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بن حاجی سید محمد
 خال اکبر و دیگر آقا میرزا باقر بن حاجی میرزا آقا بن خال اصفیر
 و برادرانش آقا میرزا علی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا جلال
 و آقا میرزا جواد و دیگر آقا سید میرزا و آقا سید محمد و آقا سید علی

و آقا میرزا بزرگ انجال حاجی سید مهدی بن خال اصفیر
 و پسران آقا سید میرزا مذکور آقا میرزا الطیف و آقا میرزا محمد حسین
 و دیگر آقا میرزا ضیا و آقا میرزا حبیب و آقا میرزا بدیع الله انجال
 حاجی سید حسن بن خال اصفیر بودند و میرزا ابوالحسن
 بن حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور در بخش ششم در سال
 ۱۲۸۳ در یزد بواسطه حاجی محمد ابراهیم مبلغ شهریه^ش
 شد و در سال ۱۳۱۱ بمشوق آباد رفت و در یکی از جسات
 عمارت باغ مشرق الان کار ماند و چند سال بدین طریق اقامت
 کرد که با خط خود آثار کتابت همی کرد و با ایمان و تقوی در
 تحکیم عهد و میثاق همی کوشید سپس بارض مقدس شتافت
 و در جوار حضرت عبدالبهاء بماند تا در ایامی قبل از صعود
 آنحضرت خود را در دریا غرق نمود و میرزا ابوالقاسم مذکور
 ابن حاجی میرزا آقا بن حاجی میرزا احسن علی خال در سال
 ۱۳۰۶ بمشوق آباد رفته مقیم شد و سرپرستی املاک افغان را
 کرد و در امور امریه کاملاً مؤثر بود و در سال ۱۳۱۶ در زنجان
 برگشت و برادرش میرزا علی بجایش برقرار گردید و آقا سید احمد
 بن حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر از یزد مسافرت بمبای
 و محضراقدهس عگا کرد در مراجعت از اسلامبول در سال ۱۳۱۳
 بمشوق آباد سالی چند مقیم و مباشر املاک خود و دیگر افغان
 شد. و تعرضات اعدا با حباب در سال ۱۳۱۶ روی بشدت

نهاد و واقعات بی دربی گواهی از قرب وقوع واقعه خطمیر
 میداد و منشاء تمامت مفاسد غالباً شیخ محمد تقی مجتهد
 بن شیخ محمد حسن مجتهد معاند سبزواری بود چنانکه همه
 سالی در حدی از آنحد و دفتنه بر میافروخت برخی از احباب
 را دستگیر و توهین و تحقیر میکردند نزد ملاها برده شکنجه و
 جفا وارد میساختند چوب میزدند حبس مینمودند نقود میگرفتند
 و بیوسته جمعی از مظلومان فراری و متواری بلاد میگشتند
 و سب و لعن در اسواق و معا بر رائج و د اثر بود و احباب با سلوک
 و مظلومیت سعی در اخمد نیران فساد میکردند و معذ لسک
 در کمال اشتعال و انجذاب سعی در تبلیغ و نشر امر ابهسی
 مینمودند و محافل پر جمعیت در خانه های مناسب انعقاد
 مییافت که بانهایت روح و ریحان بترتیل آیات و السواح
 میپرداختند و مؤمنین جدید طلوع و قیام میکردند و در چنان
 محیط پر اخطار با عملی محیر العقول و الافکار مبادرت میجستند
 چنانکه سالی شیخ محمد تقی سبزواری مجتهد معاند مذکور
 در شهر رمضان در مسجد امیر چقماق بر منبر بنا بر تعرض امر ابهسی
 گذاشت و بر توهین پرداخت و آقا محمد علی نجار در سن
 سی از احباب منجذب جدید التصدیق و غیر مشهور بدین
 نام که بکمالات صوریه و معنویه آراسته و سعی در تبلیغ بود
 همه روزه بمسجد حضور مییافت و مسائل مجتهد را بحفظ میسپرد

ودر لیلی برای احبّ احکایت میکرد و جواب بیان مینمود و گاهی جواب مفصل مینگاشت و بنام رجال الغیب امضا میکرد و بواسطه تنی از نسوان بر منبر میگذاشت و برخی ایام خود بنوعیکه کس ندانست بشیخ میرساند و مجتهد همه روزه جواب ردود روز قبل رامیخواند و گاهی بر منبر بانک برکشیده گفت ای رجال الغیب میدانم الحال در اینجا حاضری و مطالب زابذ همین میسپاری و افسوس که تورانی شناسم و بدین طریق شهر رمضان بپایان رسید و آقا محمد علی بعداً بمانج بیوانات و از آنجا به نیریز رفته در گذشت .

و از جمله واقعات و بلیات آن ایام اینکه امام جمعه اردکان حاجی حسینعلی اردکانی را احضار و مکالمه نمود از بیت بسیار وارد ^{آورده} و اشرار از ضرب و شتم چیزی فرونگذاشتند و حاجی ناچار شد فرار باری مقصود نمود بعد از مدتی بار دکان برگشت و باز اشرار بنای شرارت گذاشتند و گروهی مجتمع شده با ساز و نوازیدرب خانه های احباب شرارت و وقاحت همی کردند و آقا ابوتراب صهر شاطر رضارد ستگیر کرده نزد حکمران کشیدند و چوب بسیار زدند و در بازارها گردانده در معا بر پر جمعیت نگه داشته از بیت نمودند و سه روز در محبس انداختند و هر روز چوب بسیار زدند و عدّه از احباب ناچار شده بصوب فارس مهاجرت اختیار کردند و اشرار حاجی حسینعلی

مذکور و آقا ابوتراب و آقا گل محمد و آقا محمد ابراهیم بن آقا بابا
 و آقا حسین حداد را بدستگیری گماشتگان حکومتی گرفتار
 کرده بحبس بردند و آقا گل محمد بعزت شدت ضرب و آزار بیمار
 شده جهان ناپاید ار را وداع گفت و باقی را در محبس
 نگهداشتند و تمامت مایملک حاجی حسینعلی را از کفش
 ربودند و استاد کاظم خان جلال مرد پیر از متقدمین را بحکم
 ملاها چندان ضرب و آزار وارد کردند که جان سپرد و از دفن
 جسدش در قبرستان عمومی مانع شدند و آقا ملا حسن کملاقی
 از متقدمین نیز شدت ضرب و آزار در گذشت و
 اخوند ملا حسین روضه خوان خانه نشین گشت و قبر استاد
 محمد منقل ساز را شکافتند و از جمله اخلاف متقدمین مؤمنین
 میرزا هادی خان و رضی خان پسران رضی الروح سابق الوصف
 و هم دخترانی که عائله واسعه تاسیس کردند و همب امر
 حضرت عبدالبهاء قبر رضی الروح در منشاء ساخته و بر
 لوحه اش چنین نگاشته گردید ان رضا الروح قد قصه
 عتبه القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمن والغفران
 من ربه الرحمن .

و از جمله متقدمین سابق الوصف ملا محمد رضا محمد آبادی در
 قم بود که واقعه قتل ناصرالدین شاه بسال ۱۳۱۳ اتفاق
 افتاد و او را در قم دستگیر کرده بطهران کشیده محبسوس

نمودند سپس از شهادت و رقاً چون از مدت حبس هفت ماه گذشت میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم شد و برای استخلاص محبوسین دستور داد که چون امر با حضارشان دهد و از ایشان پرسد که آیا شما بایی هستید یا شمار ابدین نام متهم کردند همه گویند که ما بایی نیستیم و بما افترا زدند و بدین طریق سه تن همراهان و رقاً آزاد شدند و یکی از انبار رارحم و شفقت برآخوند گرفته نزد امین الدوله حاضر کرد تا مستخلص شود و او در همان حال که منتظر ورود امین الدوله بودند بتبلیغ پرداخت و همینکه صدراعظم وارد شد حقیقت احوال سؤال کرد اعتراف بمقیدت خود نمود لذا اویرا با زبانبار بردند و در حبس بماند تا وفات یافت و سنش در آنوقت متجاوز از هشتاد بود .

دیگر سید مهدی دهجی سابق الوصف از صفا اول مبلغین معممین و محترمین بوده اظهار موافقت و خدمت با حضرت غصن اعظم نمود و بر روسای نقض عهد و میثاق رد و اعتراض نوشته در بلاد ایران مسافرت کرد و در هنگام بنیاء مشرق الانکار عشق آباد در آنجا بوده با احبباً ساعت و موافقت کرده در دامن سنگ و خشت حمل نمود تا بسال ۱۳۲۴ با حاجی میرزا محمود افغان از عشق آباد بعگا وارد شد و حضرت عبدالبهاء نهایت ملاحظت فرموده مکرراً

خدمات سابقه اش را بر شمرند و لوی چون طمع داشت کسه
 آنحضرت اصفربنات کریمات منور خانم را باز دواج پسرش دهد
 و نه پسرش لایق و صالح بود و نه کریمه فاضله همسر چنان لئیم
 باقل میشد و مقصود سید معجب جاهل حاصل نیامد و دست
 برنداشت تا نومید گشته بنای مرافقت و موافقت با مخالفین
 و ناقضین گذاشت و چندی نصیحت و ملامت فرمودند و او خود
 را کسی پنداشت مضر گردید تا بالاخره در سال ۱۳۲۷ پس
 از آنکه هفده سال در صف موافقین بوده در تفریر و تحریرات
 خود مخالفین ناقضین را رده می گفت در صف نقض قرار گرفت
 و با اولادش از ناقضین شمرده گردید و در السن مذموم شد و تا
 سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر بهجی عکابا ناقضین در غایت
 خمول و حقارت بسربرد و بسال مذکور در گذشت . دیگر میرزا
 احمد سابق الوصف مدتی در کاشان و چندی در طهران
 بسربرد و عاقبت در قزوین در سن صدسالگی بسال ۱۳۲۰
 وفات یافت .

دیگر حاجی ابوالحسن امین الهی سابق الذکر کسه
 کیفیت ^{حبشش} را در بخش شش آوردم بسال ۱۳۱۰ مستخلص
 شد و او بعد از غروب شمس ابهی با کمال اخلاص و شجاعت در
 محبت و تعلق بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء قیام نمود و
 چنانکه در مطاوی بخش سابق آوردم رؤس انقض و اعد اغایت

عداوت و بغض نسبت بوی ابراز داشتند و برای نشر عهد و میثاق اسفار متوالیه نمود و در سال ۱۳۱۲ سفر بخراسان کرد و در غالب بلاد ایران و ترکستان روس و عثمانی و سوریه و مصر بملاقات بهائیان رسید و زائلاً علی ماسبق مشهور و معتمد و محل توجه در عالم بهائی گردید و مرکز اقامتش طهران شده و کلائی برای جمع حقوق در ایالات ایران و روسیه برقرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در شأن وی صد دریافت و در حقش چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین، امین من است هر کس هر چه باو داده بمن داد و خط امین خط من است و مهرش مهر من میباشد و در او آخر الامر غالباً در طهران زیسته باستقامت رای و استقلال مشرب و صراحت بیان و وارستگی از کل شئون ظاهریه و آزادی از رسوم و اوهام و قناعت و فراست و کمال و عقل و تجربت در جامعه احباً جلوه داشت و اسلوب مخصوصش در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و عبارات و محفوظاتش و در زبان اینطایفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بحیفا نموده بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۵ حاجی غلامرضابن حاجی محمد محسن از تجار محترم طهران را از جمع این طایفه برگزیده برای خدمت با اداره امر حقوق پرورش روحی داده مهیا ساخت و متدرجاً از علایق کثیره مال و جاه و خدمتش بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش

قرارداد و او را فارغ برای انجام این وظیفه نمود و با خود بیمار
 و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منظور خود را در باره اش
 بمحض حضرت عبدالبهاء معروض داشت و مقبول افتاده در
 مرقومات متعدده مقصود را تائید و حاجی غلامضار اتشویق
 و تسدید فرمودند و بلقب امین امین مفتخر و مشتهر و در آخر
 بعلمت ضعف پیری و نقصان قوه بصرا ز عهده اداره آن خدمت
 عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری مکین شده و پیر اباد
 وظیفه گماشت و متدرجاً دچار جراحات بدن شده در بستر
 افتاد و امین امین با عاقله در طول مدت دو سال نگاهداری
 و پرستاری نمودند تا در سال ۱۳۴۶ در حدود نود سالگی در
 گذشت و جنازه اش را با جهمیت و احترام تمام بقبرستان بهائی
 (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و مجالس تذکیر جمعیتی
 منعقد گردید و آحاد جامعه از فقدانش متأثر و متأسف شدند
 و از محضر حضرت ولی امر الله شوقی ربّانی صورت تلگراف ذیل
 رسید: " ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۷ خرداد ۱۳۰۷ از حیفا میلیانی؛
 طهران از صعود حضرت امین قلوب محزون خدمات سر مشق
 دهنده ایشان تاریخ امر را الی الابد مشعشع خواهد نمود
 در شب صعود بانهایت تضرع بیاد ایشان مشغولیم بعموم
 محافل روحانی دستور دهید مجالس تذکیر شایسته تشکیل
 دهند شوقی " و حاجی امین را چهار دختر بود که نسلش از

آنان برقرار ماندند و دیگر از معاریف بهائیان یزد آقا محمد رضا از اهل محمد آباد سابق الوصف که بنوع مذکور امر را در قریه فاش کرد و احباب در احتفالاتیکه بخانه اش آراستند با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات میکردند چنانچه تا مسافتی دور برسمع مردم رسید و سادات قریه که معروف به جسارت و شرارت بودند بخصمیت برخاستند و نیمی از اهالی را با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقاومت و کشمکش نمود ولی سادات بدستگیری صدرالعلماء و غیره از علمای یزد حکم قتل ویرا از میرزا سید علی مدرس و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری گرفتند و حاجی سید جواد از رؤساء قریه برادران سید باقر و سید عرب و دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زروسیم داده بریختن خون وی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام بصدد عروسی و ازدواج بود و هنگامی که از بازار بخانه اش میرفت سه تن شیرمذکور در قرب بازار محمد علیخان خلف مسجد امیر چقماق که نزدیک بخانه خودش بود از عقب و پراهدف گلوله ها کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز دوم دیحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و حکمرانی یزد در قلمرو ظلّ السلطان و میرزا محمد وزیر یزدی نایب الایاله بود و حین غسل و کفن و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده بنای زالت و بی احترامی خواستند

و حکومت مانع شد و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند
 و جسد را محترماً بخانه اش برده در جوارخانه دفن کردند
 و روزی بعد مجلس تعزیت و تدفین بسیار باشکوه در شهر فراهم
 نمودند و اهالی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات
 عدیده بطهران و اصفهان کردند و تجاریکه با آن شهید سرکار
 داشتند حاکم چون همگی فریفته حسن اخلاقش بودند
 مساعدت نمود تا حکم از طهران و اصفهان بمجازات مفسدین
 و اشرا رسید و قاتلین مختفی شدند و حاکم خانه سید جواد
 جمال مذکور را که محرک قتل بود و گریخت خراب کرد و جاسوس^{سین}
 گماشت و سعی در دستگیریشان نمود و وعده هاراد و بالاخره
 سید باقر نام رئیس قاتلین را در چاه خانه یکی از پیش نمازان
 پنهان یافته دستگیر کردند و در اثناء نزد حکومت می آوردند
 بضرب گلوله مقتول ساختند و حاجی سید جواد چندی فراری
 و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افتاده محبوس و مضروب
 و مجروح و مرخص شد و خانه او و برادرانش در محمد آباد خراب
 و ویران گردید و بالجمله آقا محمد رضا در هنگام شهادت سی
 سال داشت و نبذة از اشعارش چنین است .

هَلُّوایا مطالع الاسرار	سبحوا یا مشارق الانوار
عالم از روی او است پرانوار	که عیان شد جمال شمس ^{ظهور}
پرده را برگرفت از رخسار	البشارة که آن تب طنناز

عالم از مقدمش گلستان شد گشت امکان ز چهره اش گلزار
 باد آرزو شمیم جمد حبیب یار سد کاروانی از تاتسار
 تاری از زلف او بچنگ افتاد پاره کردیم سبحه و زنار
 یار ظاهر ولی چه سود که ^{نیست} چشم اغیار قابل دیدار
 تابکی ما بوهم خود مشغول و قناری ناعذاب النکار
 خوانده ام خلق را بحق هر دم لم یزد هم دعای غیر فرار
 آنچه باشد شفای هر مومن لا یزد ظالمین غیر خسار
 گر کسی صاحب بصر باشد کی کند نور شمس را انکار
 چشم بینا ازو کنید طلب دیده جوئید یا اولی الا بصر
 تا ببینید جلوه مقصود متجلی است بر درودیوار
 خیز و بردار یکدم از شوق بیساط الهیان بگزار
 این سخن هست چون شوی ^{واقف} ذکر یاران بمشرق الا زکار
 مژده یاران رسید یوم لقا گشت ظاهر جمال غیب بقا
 و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعقابشان در امر ابهی نمایان
 و در خشان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور
 که بواسطه عم بزرگوار در صفر سن وارد امر ابهی شد و اشتعال
 و انجذاب یافت و بزیارت بعکاشتافت چندی در جوار عنایت
 اقامت کرد آنگاه حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت
 افغان در بیروت ماند و دوبار دیگر نیز بمحضرا بهی رفته زیارت
 نمود پس عودت بایران کرد و هنگام شهادت عمو چنانکه

نوشتیم حاضر بود و بعداً مهاجرت برفسنجان کرد و در مزرعه
 نوق اقامت جست و در جارتعرض و خطر از طرف اهالی گشت
 و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرك فتنه و فساد شد ناچار
 با چند تن از احباب فرار بکوهستان نموده متواری و مختفی
 گشتند و مدت دو ماه رهسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرتها^ی
 بی دریی برای نشر امر ابهی کرده موفق بخدمت شایبان
 گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص مینمود و نبذ از اشعار^ش
 چنین است .

بهار موهبت خرمی ببستان داد

رموز عشق بیاد هزارستان داد

چمن قباى عبودیت لقا پوشید

ز حسن طلعت گل زینتی ببستان داد

شقایقش که دلیلی زهر حقایق بود

گشود چهره و تبریک عید رضوان داد

ز شاخ سرو خر و شی ز قمریان برخاست

ولیک داد سخن بلبل خوش الحان داد

شهی که گشت مکین براریکه توحید

بیک نظاره بجسم جهانیان جان داد

چوباز مهر وصالش ز شرق عهد میدهد

بذره منزلت آفتاب تابان داد

لوای فضل و عطا مرتفع نمود چنان
 که موررا ز کرم حشمت سلیمان داد
 سزد که حضرت یعقوب نوشد آب حیات
 چو جای یوسف او در چه زخندان داد
 در ابتدا از رهش جان بسی فدا کردم
 دوباره باز زمرجان لب مراجان داد
 حکایتی است که از حکمتش بسی عجبم
 بطره تاب و بطا پردل پریشان داد
 از گلشن الهی آمد بهار دیگر
 بلبل زند تفنی بر شاخسار دیگر
 در ساز عشق مطرب بنواز صوت شهنواز
 کامشب شراب ساقی دارد خمار دیگر
 آن یوسف عمائی در مصرو حدت آمد
 بگرفت زین بشارت، لها قرار دیگر
 یکباره رخ بر افروخت از شرق دلربائی
 کامروز نثار عشقش دارد شرار دیگر
 در بوستان خروشی از قمریان برآمد
 سروی کشیده قامت در جویبار دیگر
 در ابتدا افکندم سرد رمصاف عشقش
 آيا شود که سازم ایشار بهار دیگر

ترکیب لفظ طائر دلکش بود ولیکن

آن گوهر معانی دارد عیار دیگر

دیگر حاجی شیخ زین العابدین ابراری سابق الذکر

تتمه کلامش که در بخش هشت آوردم چنین است بعد از

چندی شیخ محمد بابی را که بهمین اسم از یزد فرار شده

بود پیدا و غلوت کردم از امر صحبت نمودیم اظهار بیخبری

کرد و مرا بتقیه دعوت نمود که اینجا جان این گفتار نیست پس

از چندی میرزا محمد حسین اعتضاد الاطهار از یارت کسردم

مسرور شدم با ایشان خلوت کردم او خبر صدور و نقض میرزا

محمد علی را بیان کرد غرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران

شدم بطهران ورود کردم جز حضرات ابن اصدق و حاجی

سید محمد افغان بزیارت دیگران نائل نشدم عازم فراسان

شدم و بفیض ملاقات احباف از گوردیدم در مدرسه حنجره درس

باز کردم با جمعی طلاب وارد صحبت شدم موفق بایمان

گردیدند لذا در السنه طلاب و علما شهرت یافتم روزی در مجلس

روضه خوانی آقای حائری رفتم بعد از ختم روضه ذکری از امر

شد حائری فرمودند کتاب بهاء الله غلط است زیرا در کتاب

ایقان لفظ مطیور ذکر شده طار فعل لازم است و از لازم مفعول

بنا نمیشود لذلک مطیور مخالف استعمال است دانستم

مقصودشان حقیر است الی آخر کلامه و شیخ جواب با احتمال

سهو کاتب و نقض بعبارت حجا با مستور در قرآن داد و حضار
 مجلس بعضی مقبل و بعضی معرض شدند و بعد از آن مذاکرات
 هر چند مجلس برپا بود ولی بعضی از طلاب بوی خبر رساندند
 که در حق وی ما بین علما و طلاب گفتگو است و بعاقبت و خیم
 منجر میگردد و چاره جز تبری ازین عقیدت ندارد و اوجواب
 سخت گفت و بملاقات حائری رفته واقعه را بمیان آورد حائری
 گفت من نیز در حقیقت سخنانی شنیدم و میل دارم در این
 خصوص با تو صحبت نمایم و روزی دیگر ویرا احضار نمود و جمعی
 از طلاب و از علما مجتمع بودند و سید صادق قاتل حاجی محمد
 ترک حضور داشت و حائری بشیخ و حضار خطاب کرده گفت
 میخواهم تحیات بخوانم شما هم با من مشغول شوید پس
 نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی
 همدم شدند و چون نوبت بشیخ رسید تا بی نمود و حدیث
 لا تسبوا الدهر فان الدهر لله ولا تلعنوا المخلوقین فان اللعن
 یرجع الیه خواند و فیما بین او و حائری قال و قیل شد و او را بابی
 خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلاب با او خبر دادند
 که بصدش میباشند و حسب شور اهل بها ما وقع را بوالسی
 رکن الدوله رساندند و او حکم داد سید صادق قرار استگیر کرده
 بزنجیر نهادند و ایخو قعه مصادف با عید غدیر شد و ملائیکان
 بتهبیه فتنه و فساد برآمدند چه هنوز چندی بیش از واقعه

حاجی محمد ترك نگذشته بود و بغض و عدوان در قلب سبب
 ملایان میجوشید و حکمران سید صادق راجوب فراوان زدند
 تبعید بکلات کرد و از طلب بازخواست و منع از حضور مدرس
 حائری نمود لا جرم شیخ درزی پیله و رشبانه سوی قوچان
 گریخت و بهائیان حسب مصلحت حکمران کس فرستاده پیرا
 بمشهد برگرداندند و ملایان بانعقاد مجلس مناظره و محاجه
 با حضور نماینده حکومت تن دردادند و شیخ برای احتراز
 از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و از این هنگام شروع بسفرهای
 تبلیغیه نمود از قوچان بعشق آباد آنگاه ببلاد قفقازیه پس
 بگیلان رفت و از آنجا حسب امر واصل از حضرت عبدالبهاء
 بسال ۱۳۱۸ بمازندران شتافت و باز از آنجا ببلاد خراسان
 رفته عودت بمازندران کرد و مدتی در آنحد و د سیر و سفر نمود
 و باز ببلاد خراسان رفته بمازندران برگشت و بطهران رفته
 مقیم شد و در مدرسه بهائیان بتدریس پرداخت و بالاخره
 حسب اراده بهائیان مازندران ببابل رفته اقامت نمود
 و بتدریس و تعلیم نونهالان مدرسه مشغول گشت و الی
 آخر الحیات بدین طریق در بابل و ساری زیست و از شدت
 ضعف پیری متقاعد و خانه نشین گردید و در سال ۱۳۵۵
 درگذشت و عاقله ابراری برجای گذاشت و در قبرستان ساری
 مدفون شد و در شأنش الواح و آثار متعدده موجود است .

دیگر حاجی میرزا محمد افشار سابق الوصف باری سفر
 بعدگ کرده درك لقاء حضرت عبدالبهاء نمود والی آخر الحیات
 در یزد فیما بین اهل بهامید رخسید و عاقله از و برقرار است
 و کتاب اثباتیه مسمی ببحر العرفان در استدلال از طریق
 کتب مقدسه و اخبار مأثوره برای حقیقت امر اعلی و ابهی که
 مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بند
 سابق الوصف در آن ایام شدت و با بعد از غروب شمس جمال
 ابهی که روزانه جمعی میمردند و مردم بمجالس روضه خوانی
 و غایت غل از احباب در دل داشتند تنی چند بقصد کشتن
 وی ریختند و چند تیر گوله سویش انداختند و پایش اصابت
 یافته مجروح گشت و از آن هنگام دل بر مهاجرت از وطن بست
 و بسال ۱۳۱۰ بطهران رفته اقامت جست سپس در سال
 ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقدس شتافت و از طریق رشمت
 و با طوم و با کو گدشته بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف
 حضرت عبدالبهاء بسربرد مراجعت بطهران نمود و فیما بین
 اهل بهانمایان بود تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و در قبرستان
 بهائی گلستان جاوید مدفون شد و الواح کثیره خطاب بسوی
 در دست است و او شرح وقایع ایام خود و نیز سفرش بعدگ
 نیز رساله^ی برای مقابر مشاهیر و شهدا^ی و بسیاری از امسور
 تاریخیه این امر را نگاشته بخطش موجود است و خانوادۀ

فائز برجای گذاشت و اخلافتش بعزت ایمانیه فائزند .

دیگر حاجی سید تقی منشادی سابق الوصف بالا خیره در عکابجوار عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و او را در حیفای برای مساعدت واردین زائرین گذاشته بمباشرت ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و بعد چندی در رپورت سعید بازداشتسه واسطه وصول و ایصال عرایض و آثار فرمودند که سنینی بآن خدمات عامل شد تا در گذشت و در آن هنگام تقریباً هشتاد و پنج سال داشت .

دیگر از معاریف اهل بهاء ملا عبد الفنی سابق الوصف در بخش شش در فتنه سنه ۱۳۲۱ اعدا بصد او برآمدند و او چون سلیلش دکتر عبد الخالق در مریمضخانه انگلیسی خدمت داشت و مورد ملاحظت دکترویت هنری بود ایامی مضمون مانند ولی انبوه اشرار گمانش بقلعه حکومتی بردند و هجوم آوردند و حکمران جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان علت پرسید و ملا عبد الفنی را خواستند و او سوگند یاد کرد که در قلعه نیست و سید بار نویس از اشرار سخنانی ناسزا بد و گفت و شاهزاده پیام بد کتروایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیانرا پناه دادی زنهار زنهار که مردم عاقبت دانسته و حمله میآورند و تعرض بانگلیسان میکنند و این موجب سرافکنندگی من نزد دول خارجه میشود و لذا از کتر از ملا عبد الفنی پوزش خواسته و اظهار داشت که

شبانہ خارج شود و ملا عبد الفنی خواست که در دهلیز خانہ
بماند و چون معاندین رسند خود را تسلیم دهد و دکتر رضی
نشد و دکتر خواست محاسنش را تراشیدہ بالہاں تبدیل بیرون
کند کہ مردم نشناسند و اورضایت نداد ولی دکتر عبد الخالق
نگہداشتند و ملا عبد الفنی انگشتر از دست خود را آورد بیسر
داد و یاد امانش آقا حسین اخوان از آن خانہ بیرون آمد و سر
بیبابان نہادند و در آن تیرہ شب با مشقت بسیار خود را بقریہ
آلہ آباد رساندند و بخانہ مہتر رستم مہربان درآمدند کہ پیشا
در باغ جنب خانہ مسکونہ مکان داد و باز وجہ اش ز مرد پذیرائی
کردند تا پس از چہل شبانہ روز چون غبار انقلاب و اضطراب فرو
نشست عازم شہر گردیدند و از آنسود کتروایت دکتر عبد الخالق
راتا ہنگام ظہر روزی دیگر نگہداشت ولی از جانب جلال اللہ
بواسطہ کشیش ملکہ انگلیسی بوی پیام رسید کہ نگہداری از
ہیچ فردی از بہائیان موافق حزم و احتیاط نیست لذا شبی
دیگرید و اظہار داشتہ دستورات کہ ببانک رفتہ با اتفاق حاجی
شعبان و آقا سید فخر الدین کہ در بانک و عازم شیرازند سفر
کند و آقا عبد الخالق شبانہ چون از خانہ دکتر ببانک روان بود
در زمین راہ و بیابان بمصلہ سیم کفں برخورد و آنان بوی گفتند
کہ بہائی ہستی و میگریزی و چون بنزد بانک رسید مستحفظین
سرباززدہ و پیراراہ ندادند و لاجرم برگشت و نزد عملہ مسدکور